

زندگی پوماجرای من

- ۸ -

امیر قلی امینی
مدیر روزنامه
اصفهان



باری اینها نمونه کوچکی از اوضاع
هرج و مرج داخله شهرها بود که من چون
درصد تاریخ نویسی نیستم بطور اختصار
اشاره خیلی موجزی به بعضی از آنها نمودم
و اینک بر سر داستان خود میروم. همانطور که
گفتم مردم بدو دسته تقسیم شده بودند یک دسته
که عبارت از آزادی خواهان بودند طرفدار
آلمان و متحدین او گردیده و همواره از
خدای خود پیشرفت قوای متحدین را طلب
می کردند این دسته دارای اکثریت زیادی
بودند و اکثریت آنها ازین رو بود که شانه های
آنها در زیر بار مظالم روس و انگلیس خم
گردیده و رهائی از ستونی را باعث فرج از
قید و بند ستون دیگر می دانستند. آنها هرگز
فکر نمی کردند که فردا که متحدین غلبه کنند

سرنوشت وطن و کشور ما چه خواهد شد آنها می‌گفتند کله دشمنان دیرین ما کوبیده شود بر فرض که ما هم در این میان پایمال هوی و هوس دشمن دشمن خویش (یعنی آلمانها و متحدین او) شدیم بشویم ولی اکثر افراد همین اکثریت فریب وعده‌های فریبنده اعمال سیاست آلمان را خورده و بطوری فریفته دوستی و محبت و یگانگی آنها شده بودند که در مساعدت با آنها سرازیر نمی‌شناختند .

عده دیگری از بین افراد همین اکثریت نه برای مصالح وطن کار می‌کردند و نه برای پیشرفت سیاست دشمن دشمن خودشان بلکه آنها تابع لیره‌های زرد آلمانی بودند آنها خود را دوست وفادار و یار و یاور و خدمتگزار آلمانها جلوه‌گر می‌ساختند و بهر طریقی بود پولی از آنها کشیده شکمی از عزا بدر می‌آوردند . عده دیگری از افراد این اکثریت نیز بودند که دم را غنیمت و فرصت را ممتن شمرده از روی خلوص نیت و عقیدت می‌خواستند از دوستی آلمانها و موقعیت زمان استفاده کرده خون خود را با اسلحه آلمانی نثار راه وطن ساخته انتقام دیرینه خویش را از دشمنان سعادت و استقلال مرز و بوم خویش بگیرند . اینها نه برای پول کار می‌کردند و نه برای کسب جاه و مقام ، مقصد یگانه آنها خورد کردن و درهم شکستن قوای متجاوز روس بود و سپاهیان انگلیس و من خدای واحد را بگواه میطلبیم که مرحوم برادرم از جمله دسته اخیر بود و از طرفداری آلمانها قصدی جز خدمت بوطن و رهایی کشور از چنگ دشمن نداشت کما اینکه بالاخره هم سر درس این سودا گذاشت و ذیلا بشرح احوال او مبادرت خواهم کرد . دسته دیگر کسانی بودند که تأمین منافع و شهوات مادی و مقامی خود را در ابقای قدرت و نفوذ

روس و انگلیس می‌دانستند . اینها نه از قدسیت وطن خبری داشتند و نه قیدی و اعتنائی به استقلال و تمامیت ارضی و سفادت و آزادی کشور خویش - اینها می‌خواستند بمانند پیش به نیروی پشتیبانی عمال خارجی بر خرمراد خود سوار باشند و نسبت به مردم بدبخت و توده پریشان ایرانی هر تاخت و تازی را که دلخواه خودشان است و هر ستمی را که موافق با دنائت طبع خودشان است در حق آنها روا بدارند . تأمین استقلال مملکت ، بسط دایره آزادی ملت ، قدرت و نفوذ حکومت و خلاصه گردیدن چرخهای کشور بدست خود مردم آنها را از فراز کاخ عزتی که داشتند و از قلعه عظیمی که به پشتیبانی قدرت و نفوذ بیگانگان بدست آورده بودند پائین می‌آورد و در درکات پستی و بیچارگی ساقط می‌ساخت و بهمین جهت هرگز میل نداشتند که این کشور بلا دیده از زیر بار نفوذ بیگانگان نمی‌باید و دقیقه‌ای روی آسایش ببینند این بود که در این موقع با طرفداران متحدین بر سر دشمنی و عناد بر - خاسته و بطور آشکار یا پنهان در راه پیشرفت مقاصد آنها دام می‌گسترند و هزاران مانع و مشکل ایجاد می‌ساختند ولی خوشبختانه عده این دسته خیلی کم و معدود بود و بهمین جهت بود که سیاست آلمان در کشور ایران پیشرفت کرد و اگر توانسته بودند مطابق و ندهائی که داده بودند اسلحه و افسر به ایران برسانند - گو که شاید بیشتر بزبان این کشور تمام می‌شد - عده خیلی زیادتری از قوای دشمنان خویش را به داخله وطن ما کشانده و سرگرمی زیادتری برای آنها فراهم می‌ساختند ...

باری از آنرو بدکر این مقدمات پرداختم که اذهان خوانندگان این سرگذشت

باوضاع آنروز روشن تر گردیده و بدانند
بدبختی دومی که دامنگیر خانواده ما شد از
کجا شروع و بکجا منتهی گردید .

برادرم از صدر مشروطیت در سلک آزاد
یخواهان در آمد در جنگ اصفهان علیه
اقبال الدوله کاشی حاکم مستبد و ستمکار
اصفهان شرکت و پس از آن در جنگ بختیاری
و محمدعلی میرزا مشارکت کرده در موقع
تشکیل حزب دموکرات از پیروان جدی و
حقیقی این مسلک گردیده و در راه انجام
وظایف مسلکی خویش همواره و در هر موقع
بقدری فداکاری می کرد که در بین افراد
این حزب مشارک بالبنان و مخصوصاً تاموقمی
که مرحوم حیدر خان عمواغلی قائد و
پیشوای دموکراتها و در ایران بود طرف
توجه کامل او بود این جوان برومند بطوری
آتش عشق وطن در درون سینه اش شعله ور
بود که وقتی در سال ۱۳۲۹ هجری روسها
اولنیا تو م معروف خود را دادند و آزاد یخواهان
و مخصوصاً حزب دموکرات در صدمه مقاومت
بر آمد و کمیته دموکرات اصفهان تصمیم به
اعزام یکمده مجاهد از اصفهان به تبریز
گرفت مرحوم برادرم نخستین کسی بود که
اسلحه بر کف گرفته و بایداله نامی که از
نوکران فداکارش بود در عمارت چهارستون
که قرار بود مرکز اجتماع مجاهدین باشد
حضور یافت و چقدر این جوان پاکدل غرق
دریای حیرت شده بود وقتی که از تمام عده ای
که تصور می کردند از افراد حزب دموکرات
در آنجا حضور خواهند یافت تنها شکراله
شیرانی و حاج حبیباله امین (امین التجار)
را مسلح و حاضر برای حرکت یافته بود و
یا همین جهت و یا بعلمت اینکه دولت اولنیا تو م
حکومت روسیه را قبول کرده بود آنها از
آسیاها ریخته شده و بهت و سکوت مطلق

سر تا سر مملکت را فرا گرفته حرکت مجاهدین
اصفحانی نیز موقوف گردید .

در سال ۱۳۳۲ که بنا بود مجلس شورای
ملی مجدداً مفتوح شود و شروع به انتخاب
نمایندگان شد این جوان با اینکه دوست
صمیمی و همکار و هم مسلکش شکراله لبنانی
(شیرانی) از طرف حاکم بختیاری وقت تبعید
شده بود بطوری مردانه کوشید و در راه مبارزه
انتخاباتی سعی نمود که بالاخره دموکراتها
موفقیت حاصل و دوفرا کاندید بشان (سلیمان
میرزا و سید اسداله چهارسوقی) انتخاب
شدند و باسلام و صلوات تام و تمام اعتبارنامه
آنها بتهران ارسال شد . احساسات ملی و میهنی
این جوان بقدری تند و سرکش و در عین
حال پاک بود که هرگز زیر بار کارهای
دولتی که در آن وقت برای او تحصیلش بسی سهل
بود نمی رفت و من در اینجا يك فقره اش را
برای شما می نویسم :

شبی مشغول نوشتن مشق و تکالیف
درسی خود بودم برادرم آمد پهلوی دست
من نشست قدری نگاه کرد و وقتی دید من با
کمال دقت سرگرم نوشتن مشق هستم و نسبتاً
خطی دارم بی اختیار دستی بر شانه من زد و
گفت اخوی ما که نتوانستیم نان درستی
برای تو تهیه کنیم حالا ببینم تو با این
زحمتی که متحمل می شوی چگونه ما را نان
خواهی داد من گفتم خوب شد این بیان را
فرمودید تا من بخود جرئت بدهم و از شما
پرسم علت اینکه الان مدتی است سردار جنگ
(نصیر بختیاری) می خواهد شما را به
بستگی خود با آن همه اصرار قبول کند و
حکومت نجف آباد را بشما بدهد چرا از
پذیرفتن آن سرپیچی و از رفتن زیر بار کار
شانه تهی می کنید جواب داد برادر جان

تو حالا هنوز طفلی و نمی دانی که قبول این-
گونه کارها برای اشخاص شرافتمند چقدر
ننگین و لکه دار است اولاً من امروز وقتی
نزد سردار جنگ میروم فقط سلامی میکنم
و منتظر اجازه اونشده مقابل او می نشینم و
فردا همینکه بستگی یمنی نوکسری او را
پذیرفتم باید همه روزه تعظیم بالا بلندی باو
کردم در برابر حضاری که در مجلس اونشسته اند
بایستم تا وقتی که اجازه نشستم بدهد البته
میدانی که يك لقمه نان چرب خوردن ارزش
زیر بار اینگونه خفتها رفتن را ندارد و
ثانیاً از حکومت های امروزه تنها اسمی
می شنوی و از راه و رسم آنها خبری نداری
فرض می کنیم من حکومت نجف آباد را قبول
کردم در بدو امر باید ده نفر سوار برای
خود و اجزای امور حکمرانی خود بگیرم.
اینها در حد اقل ماهیانه یکصد تومان خرج
دارند و ثانیاً در هر ماه هر اندازه بخوام
صرفه جوئی کنم ماهیانه دویست تومان خرج
سفره و آبادارخانه خواهم داشت (حکومت های
آزروز لازمه ابهت و شکوه دستگاهشان حتماً
داشتن سفره و وسیع رنگارنگ و آبادارخانه
منظم بود) و ثانیاً هر چه هم خان بی طمع
باشد و نسبت بمن بخواد بزرگواری بخرج
دهد معهدا مجبورم که ماهیانه دویست تا
سیصد تومان بعنوان « خرج آبادارخانه »
پولی برای او بفرستم این سه فقره بر روی
هم در هر ماه پانصدالی ششصد تومان خواهد
شد حالا باید دید حکومتی که اصلاً حوزه
حکمرانی آن بی دجه ندارد دو فقره اولی را

از کجا تأمین و قلم سومی را از کجا فراهم
خواهد کرد غیر از اینکه « سنگ چرخ خاله
قورباغه را گرو بکشد » (این مثلی است
و داستانی دارد و عین جمله ایست که آن جوان
ناکام بزبان آورد) در این صورت تصدیق
می کنی که هیچ مرد شرافتمندی زیر بار
حکومتی های امروزه نمی رود و برای خاطر
يك لقمه نان چرب تر خوردن در صورتیکه
خود لقمه نانی دارد حاضر به آزار و ستم
کردن به بندگان خدا و یکمده رعیت (نان
ارزن خور) نمی گردد . حالا فهمیدی که
چرا زیر بار کار نمی روم انجام کارهای دیگری
هم که چون سواد و معلومات امروزی را ندارم
(معلومات او منحصر بود بسواد فارسی که
خوب می خواند و خوب می نوشت) از دستم
بر نمی آید درین صورت باز هم تکرار میکنم
بکوش و سعی کن که تو در آتیه از پسر تو
معلومات مکتسب خود نانی به اخوی خود
بدهی و کمکی بزندگان او بکنی.

کسانی که از رفقای او آلان حی و زنده
هستند کاملاً صدق این مطالب را تصدیق
میکند و حتی بالاتر از اینها را در حق او
می گویند که من فقط از لحاظ اینکه تصور
نرود روی حس برادری وهم خونی است در
حق او گزافه گوئی می کنم از ذکر سایر خصال
و ملکات این جوان زنده دل حق پرست خود
داری مینمایم و فقط وارد بیان موضوع حرکت
او از اصفهان بطرف فرونت نمیگردم .

(ادامه دارد)